

المرسی التاسع:

توقفگاه نهم:

رحلة جلامش إلى جده نوح (ع)

سفر گیلگمش به سمت جدش نوح ع

وتبدأ رحلة جلامش إلى جده نوح (أوتو - نبشتم) والتي يطلب فيها الخلود،
خلود الروح وليس خلود الجسم، فجلامش منذ البداية يعرف أن لا خلود
للجسم، فقد مرّ قوله:

سفر گیلگمش بهسوی جدش نوح ع (اوتناپیشتم) آغاز می‌شود و او در این
سفر در جست‌وجوی جاودانگی است؛ جاودانگی روح و نه جاودانگی جسم.
گیلگمش از همان ابتدا می‌دانست که جسم را هیچ خلود و جاودانگی نیست
و به این سخنش اشاره شد که:

« والآلهة (الصالحين) وحدهم هم الذين يعيشون إلى الأبد مع شمش أما
أبناء البشر فأيامهم معدودات وكل ما عملوا هواء عبث ».

«و تنها الهها (صالحان) کسانی هستند که با شاماش تا ابد زندگی می‌کنند، اما نسل بشر روزگارش شمرده شده است و هر آنچه انجام دادند بر باد هواست».

وجده نوح میت منذ زمن بعيد، وهو يعلم هذا جيداً.
إذن، هي رحلة إلى العالم الآخر.

و جدش نوح سالیان دراز است که مرده و او این مطلب را بهخوبی می‌داند.
بنابراین سفر مزبور، سفری به دنیای دیگر است.

وفي هذه الرحلة يسحق جلامش نفسه، فيحقق الخلود الذي سافر في طلبه. يحقق مراده في نفس الرحلة وحتى قبل أن يصل إلى جده نوح (أوتو - نبشتم):
« سأطلق شعري وسألبس جلد الاسد وأهيم على وجهي في البراري » [ملحمة جلامش].

و در این سفر گیلگمش بر نفس خویش پای می‌گذارد و آن جاودانگی که برای رسیدن به آن، سفرش را آغاز کرده بود، به دست می‌آورد. در همان سفر و حتی پیش از آنکه به جدش نوح (اوتناپیشتم) برسد به خواستش می‌رسد:

«موهایم را رها می‌سازم و پوست شیر به تن می‌کنم و در صحراها سرگردان می‌شوم» - [حماسه‌ی گیلگمش].

ويدخل جلامش عالم الحقيقة ويرى الأمور على ما هي في رحلته إلى جده أوتو - نبشتم (نوح (ع)):

« لقد بلغ جبل " ماشو " [36] الذي يحرس كل يوم مشرق الشمس ومغربها، والذي يبلغ علوه سمك السماء وفي الأسفل ينحدر صدره إلى العالم الأسفل، ويحرس بابه "البشر العقارب" الذين يبعثون الرعب والهلع ونظراتهم الموت ويطغى جلالهم المرعب على الجبال، الذين يحرسون الشمس في شروقها وغروبها، ولما أبصرهم جلجامش اصفر وجهه خوفاً ورعباً، ولكنه تشجع واقترب أمامهم

گیلگمش وارد عالم حقیقت می‌شود و در سفرش به‌سوی جدش اوتنایشتیم (نوح ع) امور را همان‌گونه که هست مشاهده می‌کند: «سرانجام به کوه " ماشو " رسید، [۳۶] کوهی که هر روز طلوع و غروب خورشید را نگهبانی می‌کند، همان‌که بلندایش به پهنه‌ی آسمان می‌رسد، و در پایین، دامنه‌اش به جهان زیرین می‌رسد، بر دروازه‌ی آن "عقرب انسان‌ها" به نگهبانی ایستاده‌اند، کسانی که شکوه آن‌ها دهشت‌انگیز و نگاهشان مرگبار است، جلال و جبروت آن‌ها بر کوهستان سایه افکنده است، آن‌ها که خورشید را در طلوع و غروبش نگهبانی می‌کنند، وقتی گیلگمش آن‌ها را دید از خوف و رعب، چهره‌اش به زردی گرایید، سپس دلیر شد و نزدیک رفت.

فنادی "الرجل العقرب" زوجته وقال لها:
إن الذي جاء إلينا جسمه من مادة الآلهة،

فأجابت زوجة "الرجل العقرب" زوجها وقالت:
أجل إنّ ثلثيه إله وثلثه الآخر بشر،

"عقربمرد" جفتش را مورد خطاب قرار داد و گفت:
آنکه بهسوی ما می‌آید، جسمش از جنس خدایان است.
همسر "عقربمرد" به او پاسخ داد:
آری، دوسوم او از خدایان است و یکسومش از انسان.

ثم نادى "الرجل العقرب" جلامش
وخاطب نسل الآلهة (37) بهذه الكلمات:
مالذي حملك على هذا السفر البعيد ؟
وعلام قطعت الطريق وجئت إلي عابراً البحار الصعبة العبور، (38)
فأبن لي القصد من المجيء إلي

سپس "عقربمرد" گیلگمش را خطاب کرد،
و به فرزند خدایان (37) چنین گفت:
چه چیز تو را به این سفر دراز واداشت؟
چرا راه پیمودی و با گذر از دریاهاى صعبالعبور بهسوی من آمدی؟ (38)
قصد خود را از آمدنت به من بازگوى.

فأجابه جلامش قائلاً:
أتيت قاصداً أبي (اوتو - نبشتم) (نوح)
الذي دخل في مجمع الآلهة *
جئت لأسأله عن لغز الحياة والموت *
ففتح الرجل العقرب فاه وقال مخاطباً جلامش:

لم يستطع أحد من قبل أن يفعل ذلك يا جلجامش
لم يعبر أحد من البشر مسالك الجبال
حيث يعم الظلام الحالك في داخلها مسافة اثنتي عشرة ساعة مضاعفة ولا
يوجد نور ([39])

..... جزء مخروم من الملحمة

گیلگمش پاسخ داد:

به قصد دیدار با پدرم اوتناپیشتم (نوح ع) به اینجا سفر کردم،
همو که به جمع خدایان راه جسته است،
آمدام تا از او معمای زندگی و مرگ را جويا شوم.
عقربمرد زبان به سخن گشود و خطاب به گیلگمش گفت:
تاکنون هیچکس نتوانسته چنین کند، ای گیلگمش،
هیچ بشری از مسیر کوهها عبور نکرده است،
زیرا مسافت دو برابر دوازده ساعت تاریکی بر آن سایه افکنده، طوری که
نوری وجود ندارد، ([۳۹])

... بخشی از حماسه شکسته شده است، ...

فأجاب جلجامش: عزمت على أن أذهب ولو بالحزن والآلام *
وفي القر والحر وفي الحسرات والبكاء *
فأفتح لي الآن باب الجبال،
ففتح الرجل العقرب فاه وأجاب جلجامش:
مر يا جلجامش ولا تخف،
فقد أذنت لك أن تعبر جبال "ماشو"،
وعساک أن تقطع الجبال وسلاسلها،
وعسى أن تعود بك قدماك سالماً،

وها هو باب الجبل مفتوح أمامك « [ملحمة جلجامش - طه باقر: ص 75 - 76].

گیلگمش پاسخ داد: قصد رفتن دارم حتی اگر بهرام غم و درد،
چه در سرما و چه در گرما و چه آه و زاری و نوحه باشد،
حالا دروازه کوهستان را برایم بگشای،
عقربمرد دهان گشود و به گیلگمش پاسخ داد:
گیلگمش، عبور کن و نترس،
به تو اجازه می‌دهم از کوهستان "ماشو" عبور کنی،
باشد که کوهها و مسیرهایش را ببیمایی،
باشد که پاهایت تو را سالم بازگرداند،
این هم دروازه‌ی کوهستان! پیش رویت باز است».[حماسه‌ی گیلگمش- طه باقر: ص ۷۵ و
[۰.۷۶]

تستمر رحلة جلامش، ويمرُّ بصاحبة الحانة وكأنها رمز لسکر الناس بحب
الدنيا والأنا، فتدعوه صاحبة الحانة إلى الدنيا والاهتمام بنفسه وترك هذا
السفر المتعب في طلب الخلود:

سفر گیلگمش ادامه می‌یابد و او به بانوی مهماندار که گویی نماد مستی
مردم از دل‌باختگی به دنیا و منیت است، می‌رسد. بانوی مهماندار او را به
دنیا، توجه به خود و رها کردن این سفر ملالت‌آور، در طلب جاودانگی دعوت
می‌کند:

« فأجابت صاحبة الحانة جلامش قائلة له:
إنَّ الحياة التي تبغي لن تجد
إذ لما خلقت الآلهة البشر قدرت الموت على البشرية
واستأثرت هي بالحياة *
أما أنت يا جلامش فاجعل كرشك مملوءاً *

وكن فرحاً مبهجاً ليل نهار *
وأقم الأفراح في كل يوم من أيامك
وارقص والعب ليل نهار *
واجعل ثيابك نظيفة زاهية *
واغسل رأسك واستحم في الماء *
ودلل الطفل الذي يمسك بيدك *
وافرح الزوجة التي بين أحضانك *
وهذا هو نصيب البشر،

ولكن جلجامش أردف مخاطباً صاحبة الحانة:
يا صاحبة الحانة أين الطريق إلى اوتو - نبشتم
دليني كيف أتجه إليه ؟
فإذا أمكنتني الوصول إليه فإنني حتى البحار سأعبرها،
وإذا تعذر الوصول إليه فسأهيم على وجهي في البراري « [ملحمة جلجامش - طه
باقر: ص79 - 82].

«بانوی مهماندار به گیلگمش پاسخ داد و گفت:
تو هیچگاه آن زندگی را که در پی‌اش هستی نخواهی یافت،
چرا که وقتی خدایان انسان را آفریدند، مرگ را قسمتش قرار دادند،
اما زندگی را برای خود نگاه داشتند،
اما تو ای گیلگمش، اندرون خود را از طعام آکنده ساز،
شب و روز، در جشن و طرب باش،
هر روزت را پای‌کوبی کن،
شب و روز به رقص و بازی بپرداز،
جامه‌های پاکیزه و درخشانده به تن کن،
سرت را بشوی و در آب استحمام کن،
به کودک خردسالی که دست‌هایت را گرفته است مهر بورز،
و همسری را که در آغوش داری، شادمان ساز،

این همان نصیب انسان است.

اما گیلگمش این‌گونه ادامه داد و بانوی مهماندار را مخاطب قرار داد و گفت:

ای بانوی مهماندار، راه اوتناپیشتم کدام است؟

راهنمایم کن، چگونه به او برسم؟

اگر راهی باشد که به او برسم، از دریاها نیز خواهم گذشت،

اگر رسیدن به او ناممکن باشد همچنان در اقصای بیابان سرگردان خواهم

رفت». (حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر: ص ۷۹ تا ۸۲).

هذه الكلمات الأخيرة كأنَّ موسى (ع) في القرآن قد اقتبس معناها من
جلجامش، فقال: ﴿.. لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ
حُقُبًا﴾ [الكهف: 60].

با توجه به این عبارات آخر، گویی موسی ع در قرآن منظورش را از
گیلگمش اقتباس کرده است آنجا که می‌گوید: ﴿..من همچنان خواهم رفت
تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند، یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید﴾
[کهف: ۶۰].

وتستمر رحلة جلجامش حتى يصل إلى جدّه أوتو - نبشتم (نوح ع)، ويروي
له جدّه قصة الطوفان، ويعرف جلجامش من جدّه سرّ الحياة:

و سفر گیلگمش ادامه پیدا می‌کند تا به جدش اوتناپیشتم (نوح ع) می‌رسد
و جدش قصه‌ی طوفان را برای او حکایت می‌کند. گیلگمش راز زندگی را از
جدش فرا می‌گیرد:

« قال اوتو - نبشتم لجلجامش:
 إِنَّ الموت قاس لا يرحم
 متى بنينا بيتا يقوم إلى الأبد ؟
 متى ختمنا عقداً يدوم إلى الأبد ؟
 وهل يقتسم الإخوة ميراثهم ليبقى إلى آخر الدهر ؟
 وهل تبقى البغضاء في الأرض إلى الأبد ؟
 وهل يرتفع النهر ويأتي بالفيضان على الدوام ؟
 والفراشة لا تكاد تخرج من شرنقتها فتبصر وجه الشمس حتى يحل أجلها
 ولم يكن دوام وخلود منذ القدم
 ويا ما أعظم الشبه بين النائم والميت !
 ألا تبدو عليهما هيئة الموت ؟
 من ذا الذي يستطيع أن يميز بين العبد والسيد إذا جاء أجلهما ؟ » [ملحمة
 جلجامش - طه باقر: ص 87].

«اوتناپیشتیم به گیلگمش گفت:
 مرگ سنگدل است و بی رحم،
 کی خانهای ساختیم که تا ابد بر جای ماند؟
 کی عهدی بستیم که تا ابد ادامه یابد؟
 آیا برادران، میراثی را که تقسیم می کنند تا ابد خواهند داشت؟
 آیا کینه تا ابد بر زمین باقی خواهد ماند؟
 آیا رودخانه بالا می رود و طوفان تا ابد باقی می ماند؟
 پروانه هنوز از پیلش خارج نشده و چشم به چهره ی خورشید نگشوده،
 اجلش فرا می رسد،
 از روزگاران کهن تاکنون زندگی جاوید نبوده است،
 و چقدر بین خفتگان و مردگان شباهت است!
 آیا همچون مردگان نیستند؟! »

هنگامی که اجل فرا رسد، کیست که تواند سرور و بنده را از هم بازشناسد؟» ([حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر: ص ۸۷]).

الملاحم والقصص السومرية والقصائد تُثبت أن قصة الدين الإلهي موجودة ومكتملة عند السومريين بكل جزئياتها وشخصياتها ورموزها قبل الديانة اليهودية والمسيحية والإسلامية، فنجد في الرِّقْم الطينية السومرية الإله الحقيقي الواحد المهيمن على كل شيء، ونجد عندهم العقائد، والقيم الأخلاقية، والنواميس المقدسة، والعبادة وطرقها، وسبل الانتصار على الشيطان وعلى الدنيا وعلى الأنا وحب الذات.

حماسه‌ها، داستان‌ها و اشعار سومریان ثابت می‌کند که سومری‌ها، قبل از ظهور ادیان یهودی، مسیحی و اسلام، داستان دین الهی را با تمام جزئیات، شخصیت‌ها و نمادهای آن بطور کامل در اختیار داشته‌اند. در الواح گلین سومریان، خداوندگار حقیقی یکتا، بر همه چیز غالب است. آن‌ها دارای عقاید، ارزش‌های اخلاقی، آرمان‌های مقدس، عبادت و شیوه‌های آن، روش‌های پیروزی بر شیطان و بر دنیا و بر منیت و حب ذات هستند.

إذن، فهو الدين كلّهُ من ألفه إلى يائه عند السومريين. فمن أين أتوا به ؟ من أين جاءوا بهذه المنظومة المعقّدة التي ظهرت مكتملة فجأة في تاريخ بلاد ما بين النهرين ؟

بنابراین سومریان، تمام دین از الف تا یاء را در اختیار داشته‌اند. این‌ها را از کجا آورداند؟ این مجموعه‌ی پیچیده و کامل را که بطور ناگهانی در تاریخ سرزمین بین‌النهرین پدیدار شده است، از کجا آورداند؟

الحقيقة التي يراها كلُّ عاقلٍ ظاهرةً كالشمس أنَّ هناك قفزة ثقافية وحضارية أظهرتها لنا الثقافة والحضارة السومرية، فمن يريد أن ينكر - بعد كل ما تقدم - فهذا شأنه، وعموماً فقد وُضِعَتْ أطروحات ونظريات لتفسير هذه القفزة الثقافية، ولو كان الأمر ليس كذلك لما وصل الأمر إلى أن توضع نظرية قدوم كائنات من الفضاء (40)!!

واقعتي که برای افراد عاقل همچون خورشید تابان، روشن و نمایان است، این است که یک جهش فرهنگی و تمدنی، فرهنگ و تمدن سومریان را برای ما پدیدار ساخته است. هرکس که می‌خواهد با وجود آنچه به آن‌ها اشاره شد، منکر این مطلب شود، به خودش مربوط است و خودش می‌داند. همان‌طور که اشاره شد، فرضیات و نظریه‌هایی برای تفسیر این جهش فرهنگی ارائه شده است؛ که اگر این‌طور نبود، کار به طرح نظریه‌ی آمدن موجوداتی از فضا نمی‌کشید! (40)

والعجب كل العجب ممن يقبل أن سبب تطور الإنسانية هو قدوم كائنات فضائية بمركباتهم وقدراتهم الكونية التي لا نرى لها أثراً على الأرض لكي يُعلل هذه القفزة الثقافية، ولا يقبل أن نفس آدم نُفِخَتْ في جسم فتطور وانتقل إلى مستوى أرقى في الخلق والتنظيم والقدرة على التفكير والإدراك.

شگفتا و حیرتا از کسانی که برای شرح این جهش فرهنگی به ورود موجودات فرازمینی با مرکب‌ها و قدرتهای کیهانی‌شان که البته هیچ اثری از آنها بر زمین نمی‌بینیم استناد می‌کنند، ولی نمی‌پذیرند که نفس آدم در بدنش دمیده، یا به آن متصل شد، سپس تکامل یافت و به سطحی بالاتر در ایجاد، سازماندهی و توانایی اندیشیدن و ادراک ارتقا یافت.

* * *

[36]. لما عرفنا أن رحلة جلامش هي رحلة خلود روحية، نعرف أن الجبل لا يراد به الجبل المادي الذي يوتد الله به الأرض، إنما يراد به وتد الأرواح، وما يكون سبباً في خلودها وكتابتها في سجل الحياة الأبدية.

[۳۶] - حال که دانستیم سفر گیلگمش سفر جاودانگی روحانی می‌باشد، متوجه می‌شویم که منظور از کوه در متن، کوه مادی که خدا با آن زمین را ثابت و استوار کرده، نمی‌باشد؛ بلکه منظور از آن فقط ثابت‌قدم شدن ارواح و آنچه سبب جاودانگی آن و ثبت شدن آن در طومار زندگی جاودان است، می‌باشد.

[37]. هذا وصف أُطلق على جلامس أنه (نسل الآلهة) أي ابنهم، وإذا عرفنا - بما بينه السيد أحمد الحسن (ع) - فيما تقدم أن السومريين أطلقوا لفظ (إله) على الصالحين، إذن فجلامش ابن للصالحين، وأعتقد أن من يقرأ هذا السفر الشريف يصبح من اليسير بمكان عليه معرفة من يكونون.

[۳۷]- این توصیف که او از نسل خدایان یعنی فرزندشان است، بر گیلگمش اطلاق می‌شود و اگر با توجه به آنچه سید احمد الحسن ع پیشتر روشن ساختند، دانستیم که سومریان لفظ (اله) را به صالحین اطلاق می‌نمودند، بنابراین گیلگمش فرزند صالحین می‌باشد، و من معتقدم هرکس این سفر شریف را مطالعه کند به‌آسانی متوجه خواهد شد که آن صالحین چه کسانی هستند.

[38]. مرة أخرى أُذکر، لیس المراد بالبحار معناها المؤلف في هذا العالم الجسماني بعد كون الرحلة روحية، بل المراد: عبور بحار تسهم في تحقيق خلود الروح وتزكيتها.

[۳۸]- مجدداً یادآور می‌شوم پس از سفر روحی که صورت پذیرفت، مراد از دریاها به معنای متعارف در این عالم جسمانی نمی‌باشد، بلکه منظور از گذر از دریاها، سهمی که در تحقق بخشیدن به جاودانگی روح و تزکیه‌ی آن دارد، می‌باشد.

[39]. إن الجبال (أوتاد الأرواح) هذه، لیس بوسع أي من البشر أن يسلك بينها، ويجري في مسالكها، وستكون أنت يا (جلامش) ممن كتب له ذلك بعد أن سحقت نفسك بشكل

استأهلت هذا المقام الإلهي الكبير. ثم إنك لو نظرت إليها لوجدت ساعاتها اثني عشرة ساعة مضاعفة (أي: 12 + 12)، منها اثنا عشرة ساعة تكون في الظلام الحالك، وأنت ستكون ساعة منها بعد أن اصطفاك الله وأذن لك (وها هو الجبل مفتوح أمامك)، (مر يا جلجامش ولا تخف) فإن المرسلين لا يخافون، فربك يقول: (إني لا يخاف لدي المرسلون) [النمل: 10].

عن المفضل بن عمر، عن الصادق (ع)، قال: (إن الله خلق السنة اثني عشر شهراً، وجعل الليل اثنتي عشرة ساعة، وجعل النهار اثنتي عشرة ساعة، ومنا اثني عشر محدثاً، وكان أمير المؤمنين (ع) ساعة من تلك الساعات).

وعنه (ع): (الليل اثنتا عشرة ساعة، والنهار اثنتا عشرة ساعة، والشهور اثنا عشر شهراً، والأئمة عليهم السلام اثنا عشر إماماً، والنقباء اثنا عشر نقيباً، وإن علياً ساعة من اثنتي عشرة ساعة) الغيبة للنعماني: ص 86، 87.

فكل إمام من آل محمد يُمثّل ساعة (وليس شهراً ليقال إنهم 12 فقط)، فعلي (ع) ساعة من 12 ساعة (من ساعات الليل)، ومجموع ساعات يوم الله هي (12 + 12)، وهو ما أشارت له وصية رسول الله المقدسة في ليلة وفاته لدى المسلمين، وأشارت له أيضاً رؤيا يوحنا اللاهوتي لدى المسيحيين (12 + 12) شيخاً، انظر: ملحق رقم (3).

أما الاثني عشرة ساعة الأولى (ساعات الليل) التي سبقت جلجامش الموعود؟ فلأن دولة العدل الإلهي المحققة لرحلة الأرواح إلى الحياة الأبدية والخلود، يسبقها دولة الظلم والظالمين (الليل الحالك)، والتي يرافقها 12 عشر إماماً مظلوماً:

عن جابر عن أبي عبد الله (ع) قال قوله تعالى: ("والفجر" هو القائم و"الليالي العشر" الأئمة عليهم السلام من الحسن إلى الحسن، و"الشفع" أمير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام، و"الوتر" هو الله وحده لا شريك له و"والليل إذا يسر" هي دولة حبتر (أي الظلم)، فهي تسري إلى قيام القائم (ع)) بحار الأنوار: ج 24 ص 78.

وأما الاثني عشرة ساعة الثانية (ساعات النهار)، فهم المهديون الاثني عشر، ولو طالعت الوصية المقدسة لعرفنا أن رسول الله، وبعد أن ذكر الأئمة الاثني، ذكر أول المهديين الاثني عشر وأسماء (أحمد) ووصفه بأول المؤمنين وأول المقربين.

[٣٩] - هيج بشري توانایی سیر در بین این کوها (میخما و استوارکنندهای ارواح) و عبور از راهی آن را ندارد و تو ای گیلگمش، از کسانی خواهی بود که بر ایشان چنین چیزی نوشته شده، پس از آنکه بر نفس خود پای گذاشتی بطوری که شایستگی به دست آوردن این مقام الهی بزرگ را به دست آوردی. حال اگر به آن بنگری میبینی که ساعتها آن دوازده ساعت مضاعف (یعنی 12 + 12) می باشد. از آن جمله 12 ساعت تاریکی و ظلمت بسیار سیاه می باشد، و تو یکی از ساعتها خواهی شد پس از اینکه خداوند تو را برگزید و به تو اجازه داد (این هم دروازه‌ی کوهستان! پیش رویت باز است)، (گیلگمش، عبور کن و نترس)؛ که فرستادگان، هراسی ندارند، و پروردگارت میفرماید: ﴿که فرستادگان نباید در حضور من بترسند﴾ نمل: 10.

از مفضل بن عمر از امام صادق ع روایت شده است که فرمود: (خداوند سال را دوازده ماه آفرید و شب را دوازده ساعت قرار داد و روز را دوازده ساعت و از ما دوازده محدث است و امیرالمؤمنین ع ساعتی از آن ساعتها بود).

و همچنین از ایشان ع روایت شده است: (شب، دوازده ساعت است و روز، دوازده ساعت و ماهها دوازده تا هستند و امامان دوازده تا و نقبا دوازده نفر و علی ع یک ساعت از دوازده ساعت است).
غیبت نعمانی: ص 86 و 87.

بنابراین هر امام از آل محمد ع تمثیلی از یک ساعت است (و منظور ماه نیست که گفته شود آنها فقط 12 تا هستند) و علی ع ساعتی از 12 ساعت (از ساعت‌های شب) و مجموع ساعت‌های روز خدا (12 + 12) می‌باشد. این همان موضوعی است که وصیت مقدس رسول‌الله ص در شب وفاتشان برای مسلمانان به آن اشاره می‌دارد و رؤیای یوحنا لاهوتی نیز برای مسیحیان (12 + 12) بزرگوار اشاره می‌کند. به پیوست 3 مراجعه نمایید.

اما دوازده ساعت اول (ساعات شب) که پیش از گیلگمش بودند؟ چرا که پیش از دولت عدل الهی محقق شده برای سفر ارواح به زندگی ابدی و جاودانگی، دولت ظلم و ظالمین (تاریکی سخت) می‌باشد؛ 12 ساعتی که همراه آنها دوازده امام مظلوم می‌باشند:

از جابر از ابوعبدالله ع روایت شده است که فرمود: (در سخن خدای متعال، مراد از (فجر) قائم است، و (لیالی عشر) امامان از حسن مجتبی ع تا حسن عسکری ع می‌باشند، (شفع) امیرالمؤمنین و فاطمه ع، (وتر) خدای یگانه و بی‌شریک است، منظور از ﴿و اللیل اذا یسر﴾ دولت حبر (ظلم) است که تا قیام قائم ع ادامه می‌یابد). بحار الانوار: ج 24 ص 78.

اما دوازده ساعت دوم (ساعات روز)، مهدیین دوازده‌گانه می‌باشند، و اگر به وصیت مقدس نگاهی بیفکنیم، درمی‌یابیم که رسول‌الله ص بعد از ذکر ائمه‌ی دوازده‌گانه، مهدی اول از مهدیین دوازده‌گانه را ذکر و اینکه اسم ایشان (احمد) است و او را به اولین مؤمنان یا اولین مقربین توصیف می‌فرماید.

[40]. كما قال بذلك الباحث وعالم الآثار السويصري (أريش فون دانيكن)، الذي أثارت نظريته (المخلوقات القادمة من الفضاء، أو الغرباء القدماء) جدلاً علمياً واسعاً في بداية السبعينات من القرن المنصرم.

[۴۰] - همان‌طور که پژوهشگر و باستان‌شناس سوئیسی (آريش فون دنيكن) این‌گونه می‌گوید که نظریه‌ی او (موجودات فضایی یا بیگانگان بازديدکننده) جدل علمی بزرگی در ابتدای دهه‌ی هفتاد قرن گذشته به راه انداخت.